

به قصه وارد می‌شوند که اغلب تعریف درستی از آن‌ها به مخاطب ارائه نمی‌شود. تکلیف بقیه شخصیت‌ها هم کمابیش همین است. تغییراتی که در رفتار شخصیت‌ها رخ می‌دهد از پیش زمینه‌ای برخوردار نیست و به همین سبب چندان باورپذیر به نظر نمی‌رسد. جهانگیر روزه از شخصیتی کلاش که با انگلیسی‌ها ساخت و پاخت می‌کند و از احتکار مواد غذایی مردم در اوج اشغال و قحطی به شخصی فداکار تبدیل می‌شود که دختری لهستانی را نجات می‌دهد و برای نجات خواهرزاده‌اش دست به هر کاری می‌زند و حتی به زندان می‌افتد. قصه پر از شخصیت‌هایی است که کار کردی ندارند. شخصیت‌هایی که دست کم با گسترش داستان می‌توانستند به عمق شخصیت‌ها کمک کنند. حضور پادروهای دایی فریدون، ماریا، مهربانو، قرقی، موسیو، فخرالنسا، ریحون و رعنا که همگی از بازیگران شناخته‌شده و توانایی هم بهره می‌برند هیچ کمکی به گسترش قصه و عمق دادن به روابط شخصیت‌ها نمی‌کند و تنها سبب می‌شود که فیلمنامه‌نویس از باز کردن گره‌هایی که در طول فیلم ایجاد کرده است ناتوان شود و یا آن‌ها را به حال خود رها کند یا به کشتن بدهد.

یکی از مهم‌ترین فصول سریال که به لحاظ تاریخی هم واجد ارزش است و به آن پرداخته شد ورود مهاجران لهستانی به ایران است.

فصل غم‌بار ورود مهاجران لهستانی به ایران، اسکان و سپس کوچ اجباری آن‌ها به تهران به خوبی شکل گرفته و به نمایش درآمده است و البته به نظر می‌رسد پاکروان در پرداخت آن نیم‌نگاهی به «فهرست شیندلر» اسپیلبرگ هم داشته است. ارتباط مناسب این فصل با قصه اصلی «خاتون» و کمک آوارگان

لهستانی به فرار خاتون از دست سربازان شیرزاد ملک از نمونه‌هایی است که در صورت تکرار در بخش‌های دیگر قصه می‌توانست به غنای تاریخی سریال بیفزاید. اگر چه همین بخش هم با سهل‌گیری فیلمنامه در نحوه پنهان شدن خاتون از چشم ملک با وجود آسیب جدی بازوی او، به شدت به باورپذیری مخاطب لطمه می‌زند. در مجموع سریال هر چه به قسمت‌های پایانی خود نزدیک شد، از پایلوت تاریخی خود خارج شد و به یک درام عشقی با یک مربع عشقی که از ملک، رجباف، رضا و خاتون تشکیل شده بود، نزدیک شد. این موضوع در نهایت به پایان‌بندی فاجعه‌بار سریال انجامید که به دم‌دستی‌ترین شکل ممکن، سرنوشت قهرمانان قصه «خاتون» را رقم زد. خاتون که در قسمت‌های پیشین زنی شجاع و توانا در تیراندازی معرفی شده بود، در اینجا به شکل موجودی ناتوان تصویر شد که حتی توان دفاع از خود را هم ندارد و مردهای قصه باید مراقب او باشند و او را به باس‌های ترین شکل ممکن از چشم انبوه سربازان دشمن پنهان کنند. شیرزاد و رضا بقیه در یک نبرد به مصاف ارتش شوروی می‌روند تا یک وطن پرستی شعارزده، آن‌ها را با مرگی شجاعانه از انبوه اشتباهات گذشته تبرئه کند. نویسنده برای این که بتواند بر ضعف‌های قصه‌پردازی و شخصیت‌پردازی خود فائق بیاید ترجیح می‌دهد تصویری تلخ از پایان قصه ارائه کند و همه قهرمان‌هایش را به کشتن بدهد بدون این که مشخص شود چه بر سر بقیه شخصیت‌ها و اعضای خانواده خاتون آمده است. کارگردان و نویسنده سریال در پرداخت پایان‌بندی «خاتون» به قدری ناتوان است که مجبور می‌شود برای افزودن به بار



فصل غم‌بار ورود مهاجران لهستانی به ایران، اسکان و سپس کوچ اجباری آن‌ها به تهران به خوبی شکل گرفته و به نمایش درآمده است و البته به نظر می‌رسد پاکروان در پرداخت آن نیم‌نگاهی به «فهرست شیندلر» اسپیلبرگ هم داشته است



تصویربرداری، صحنه‌آرایی و جلوه‌های ویژه سریال در حد قابل قبولی قرار داشت و البته با یک کارگردانی سطح بالاتر و تدوینی مناسب‌تر، می‌توانست خروجی بسیار بهتری داشته باشد

احساسی و عاطفی این قسمت منتخبی از لحظات مهم بیست‌ویک قسمت قبلی را به صورت اسلوموشن به خورد بیننده بدهد.

سریال «خاتون» فرصت مناسبی بود برای پرداختن به یکی از مهم‌ترین بخش‌های تاریخ این سرزمین. مقطعی که خود به اندازه کافی مصالح دراماتیک در اختیار سازنده قرار می‌دهد و با یک پرداخت درست و فیلم‌نامه‌ای درخور در کنار گروه توانمندی که در این سریال وجود داشت می‌توانست به یک اثر درخشان و ماندگار تبدیل شود. تصویربرداری، صحنه‌آرایی و جلوه‌های ویژه سریال در حد قابل قبولی قرار داشت و البته با یک کارگردانی سطح بالاتر و تدوینی مناسب‌تر، می‌توانست خروجی بسیار بهتری داشته باشد. استفاده از چهره سرشناسی مانند کیهان کلهر برای ساخت موسیقی سریال هم ایده جذابی بود که در نهایت به اتفاق ماندگاری ختم نشد. و در نهایت تیم پرمهره و سرشناس بازیگران که علی‌رغم فرصت مناسبی که برای ارائه یک نقش ماندگار داشتند، به دلیل عدم تناسب با نقش‌شان نتوانستند موفقیت در خوری دست یابند. نگار جواهریان به واسطه فیزیک، چهره و نوع بازی‌اش هیچ تناسبی با نقش پویا و پر جنب و جوش خاتون ندارد و با مکث‌های بی‌دلیل، ریتم کپش‌دار ادای دیالوگ‌ها و سکون بی‌دلیل عملی‌تواند چهره زنی جسور و مبارز را به خاطر بیاورد. اشکان خطیبی هم در ارائه چهره یک نظامی سرگردان و عاشق پیشه ناتوان است و هیچ‌گاه نمی‌تواند از تغییرات چهره خود بهره ببرد. چه هنگامی که یک زندگی شاد با خاتون دارد و چه هنگامی که در دل فاجعه قرار دارد و تا مرز الکلی شدن پیش می‌رود، تغییری در نوع بازی اشکان خطیبی احساس نمی‌شود. میرسعید مولویان هم در نزدیک شدن به نقش رضا فخر بازمی‌ماند و بازی مهران مدبری که در ابتدای کمی از کلیشه‌های مرسوم بازی‌اش فاصله گرفته کم کم به همان قالب همیشگی برمی‌گردد و در فصل‌هایی که با همسر لهستانی‌اش بازی دارد، تفاوتی با آن مهران مدبری همیشگی سریال‌های خودش ندارد و این موضوع تقریباً به همه گروه بازیگران سریال قابل تسری است. تنها شاید بتوان به بازی بابک حمیدیان در نقش رجباف نمره در خوری داد که با اجرای متناسب نقش افسر ارتش متجاوز شوروی و چاشنی کردن کمی اغراق در میمیک و حرکات سر و دست، توانسته ارتباط خوبی با نقش برقرار کند و آن چه که نیاز است این شخصیت با تماشاگر برقرار کند ارائه می‌کند.

«خاتون»، می‌توانست یک اتفاق ویژه در سریال سازی تاریخی باشد اما نشد. بخشی از دلایلی که به ماندگار نشدن این سریال می‌انجامد در این یادداشت گفته شد. تلاشی که در نهایت به خروجی مطلوبی که این تیم می‌توانست داشته باشد نرسید. این بار هم به عادت همیشگی باید گفت این دفعه هم نشد. ماندگار تا شاید وقتی دیگر!

